

هویت و صدور انقلاب روسیه

محمد طهماسبی برنا^۱

چکیده

انقلاب‌های بزرگ، با توجه به رسالت انقلابی خود تلاش می‌کنند با توجه با امکان‌های موجود جامعه، آینده وعده داده شده را تحقق بخشد و حتی آن را برای دیگر جوامع به‌عنوان الگو و مسیری مطلوب پیشنهاد و یا عرضه دارند. از سویی دیگر ضرورت‌ها و محدودیت‌هایی چون جغرافیا و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی، فشارهای بین‌المللی و مصلحت‌های عمومی و اقتصادی و ضرورت‌های ساختاری و مسائل قومی و ملی و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در برساختن هویتی جدید انقلابی نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کنند. این مقاله تلاش دارد تا با استفاده از نظریه سازه‌انگاری به مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار در انقلاب اکتبر روسیه با محوریت صدور انقلاب پرداخته و چگونگی تأثیر و نقش آفرینی مؤلفه‌های هویتی در راهبرد صدور انقلاب اکتبر روسیه با کاربست نظریه سازه‌انگاری تبیین نماید. به نظر می‌رسد راهبرد صدور انقلاب که در بستری از آرمان‌های جهان‌شمول شکل گرفته بود در تحولات بعد از انقلاب با چرخش به سمت واقع‌گرایی با مؤلفه‌های ملی و قومی صورت‌بندی مجدد گردید.

▪ واژگان کلیدی:

صدور انقلاب، انقلاب اکتبر، هویت، آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی، سازه‌انگاری

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۲/۲۹

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۰۷

^۱. دانشجوی دوره دکترای پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

انقلاب‌ها به‌عنوان محملی برای باروری و تثبیت اندیشه‌ها از دریچه کسانی که رهبری این انقلاب‌ها را بر عهده داشته‌اند، همیشه مورد توجه قرار گرفته‌اند. انقلاب‌های بزرگ نه‌تنها باعث دگرگونی جهان سیاسی تثبیت شده در حوزه جغرافیایی موردنظر می‌شوند؛ بلکه همچنین بر اساس پتانسیل‌های موجود در خود، دگرگونی‌های عظیمی را در سطوح مختلف جوامع بشری به وجود می‌آورند که به‌عنوان رخدادی بزرگ، پیامدهای عمیق بین‌المللی به ارمغان می‌آورند. پیامدهای این تأثیرگذاری نه‌تنها در جامعه‌ای که انقلاب‌های بزرگ در آن اتفاق افتاده‌اند؛ بلکه بر جوامع بین‌المللی نیز نتایج گسترده و عمیق را به دنبال دارد. ایدئولوژی‌های پیش‌برنده انقلاب‌ها، این دگرگونی عظیم را در جوامع بشری به وجود می‌آورند. داشتن اهداف و اصول جهان‌شمول در انقلاب‌های اجتماعی بزرگ، امری طبیعی به شمار می‌رود.

انقلاب روسیه یکی از انقلاب‌های بزرگ قرن بیستم به شمار می‌رود که داعیه‌های فرامرزی و ایده‌های جهانی را مطرح ساخت. با توجه به این که صدور انقلاب یکی از پیامدهای هر انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر است، می‌توان گفت: همه ملت‌های انقلابی به اشکال مختلف برای حفظ و گسترش آرمان‌های انقلابی، اقدام به صدور ارزش‌ها و آرمان‌های آن می‌کنند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه با توجه به ماهیت مارکسیستی، تلاش داشته است که مفاهیم و ساختار به وجود آمده ناشی از انقلاب را نه‌تنها در کشور خود بلکه به‌عنوان مسیر ایده‌آل و اجتناب‌ناپذیر و حتمی در جوامع بشری نشان دهد. کارل مارکس و پیروانش تاریخ جوامع بشری را سراسر مبارزات طبقاتی می‌دانند و دیکتاتوری طبقه کارگری را راه‌حل نهایی قلمداد می‌کنند. شکل‌گیری جامعه نوین انقلابی بر اساس اصول مارکسیستی انقلاب اکتبر شوروی را به یک انقلاب جهانی تبدیل نمود. اهداف فراملی با شاخصه‌ها و ویژگی‌های جامعه روسی پیوند خورده و شکل جدیدی از ساختار اجتماعی را به وجود آورد که در تمامی ساختارهای انقلابی تأثیر خود را بر جای گذاشت. انقلاب اکتبر با پیروزی خود وارد مرحله جدیدی شد و این مرحله جدید با محوریت رساندن این مشعل انقلاب به تمامی جهان نمود پیدا کرد. بلشویک‌ها مشروعیت خود را بر اعتقادشان به اینکه کارکردهای تاریخ را می‌شناسند و بنابراین می‌توانند جامعه‌ای عادلانه‌تر، مردم‌سالارتر و آزادتر از هر جامعه دیگر در پهنه گیتی بنا کنند، استوار ساختند.

بر همین اساس به باور گردانندگان حکومت انقلابی شوروی به‌خاطر ماهیت فراگیر انقلاب اکتبر، باید بستر را طوری مهیا نمود که پتانسیل اجرایی آن برای تحقق آرمان‌ها بالفعل شود. طرفداران مارکسیسم - لنینیسم مدلی که با پیروزی انقلاب در روسیه و با تثبیت قدرت بلشویک‌ها در ساختار انقلابی سر برآورد، انقلاب روسیه را از اولین و مهم‌ترین حرکت‌های عینی در تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی وعده داده شده در مکتب مارکس تلقی می‌کردند و آن را سمبل کشورها و جوامع سوسیالیستی می‌دانستند و بر اساس اندیشه‌های مارکس این انقلاب را به‌عنوان یک انقلاب ضد استعماری و ضد امپریالیستی می‌دانستند؛ برپایی جامعه‌ای فراسوی تفاوت‌ها که پروژه‌ای از بن انقلابی بود و رو به آینده داشت و مارکسیسم نرم‌افزار درونی آن را فراهم می‌ساخت و سرانجام چندی دیرتر توتالیتاریسم روسی بار آن را به دوش می‌کشید. هدف‌ها پابرجا مانده بود و روش‌ها در گذر زمان تغییر پیدا کرده بودند. با لنینیسم و سپس استالینیسم پیروی از انگاره‌ای کاملاً برعکس پیش آمد.

گرچه منطبق در اساس انترناسیونالیستی بود؛ اما این منطق به یاری ابزارهایی تحقق یافت که به شکلی از ویژه‌خواهی انجامید، به‌گونه‌ای که سیاست خارجی اتحاد شوروی با بازتاب‌های نوعاً امپریالیستی مشخص شد. به مرور زمان ایدئولوژی رژیم تغییرات مهمی را از سر گذراند؛ انقلابیون، انقلاب خود را به نام عدالت اجتماعی به اجرا درآوردند. مسلماً آنها همچنین معتقد بودند که جامعه سوسیالیستی کاراثر است؛ ولی کارایی هدفی فرعی است نه کانونی. هرچه تحول انقلابی طولانی‌تر می‌شد، این تغییرات از رویکرد انقلابی به رهبرانی عمل‌گراتر و در امتداد آن واقع‌گرایی بیشتر ملموس می‌شد. با به قدرت رسیدن استالین و روند حذف مهم‌ترین رقیب‌های خود که در روند چندین ساله انجام گردید تغییرات مهمی در ساختار و ایده‌آل‌های جامعه انقلابی به‌وجود آمد. اتحاد شوروی در دوره لنین و استالین خیلی وقت پیش وعده بین‌المللی‌گرایی انقلاب اکتبر را رها کرده بود.

در این پژوهش بر آنیم تا روند و چرایی این چرخش را در یک سیر تعاملی بین ساختار انقلابی و انقلابیون و مؤلفه‌های بیرونی هویت‌بخش مورد بررسی قرار دهیم. مدعای اصلی این است انقلاب روسیه در یک مسیر تاریخی به سمت یک همسویی اکراه‌آمیز در تعامل آرمان‌ها با مؤلفه‌های سخت داخلی و بیرونی قدم برداشته است و در این روند با تحولات هویتی و برخی مؤلفه‌های داخلی و خارجی به سمت واقع‌گرایی پیش‌رفته است.

پیشینه پژوهش. در زمینه صدور انقلاب تحقیق‌های بسیاری صورت گرفته است، ولی به‌صورت مستقل در پژوهشی برحسب چشم‌انداز تعریف شده‌ای که بر عوامل تأثیرگذار بر هویت ساختار انقلابی و نقش آن در شکل‌بندی نهایی صدور انقلاب روسیه توجه شده است، پرداخته نشده است. نظریه سازه‌انگاری و یک بررسی در انقلاب روسیه در حوزه حساس و بحث برانگیزی؛ مانند صدور انقلاب به‌ویژه در ده‌ساله نخست پیروزی انقلاب به نظر می‌رسد به‌صورت جزیره‌هایی هستند دور از هم. کارهای پژوهشی به‌صورت مطالعات موردی و تطبیقی در مورد انقلاب روسیه انجام شده است که به آنها اشاره خواهد شد. در ادامه به برخی مقالات و پژوهش‌هایی که در حوزه انقلاب روسیه و صدور انقلاب اکتبر صورت گرفته است، به شرح زیر است.

نویسندگان - روش استفاده شده	اهداف و سؤالات اصلی	مهم‌ترین یافته‌ها
امامی خوبی، (۱۳۸۵)، توصیفی تحلیلی	چیستی و چرایی تحولات انقلاب اکتبر	ردیابی نیروها و جریان‌های فکری مؤثر در تحولات منجر به انقلاب اکتبر
طاهایی (۱۳۷۲) - توصیفی تحلیلی	بررسی عوامل تأثیرگذار در سیاست روسیه شوروی	تأثیر و تأثر سنت‌ها، ساختار و مسائل جغرافیایی و انتقال این مسائل به ساختار سیاسی انقلاب شوروی
امینی (۱۳۷۰) - توصیفی - تحلیلی	مطالعه‌ای در روند تحولات سیاسی روسیه	اصلاح‌ناپذیر بودن ساختار سخت سیاسی روسیه شوروی
فاضلی، کریمی (۱۴۰۲) کنش‌گفتاری، کوئنتین اسکینر	ردیابی نگرش رهبران مارکسیست به مسئله ملت، ملی‌گرایی و جهان‌وطنی	استفاده ابزاری از مفهوم ملی‌گرایی و وجود تناقض در نگرش بانیان مارکسیسم
کرمی جهانگیر، نظریه سازه‌انگاری	تبیین روند هجومی شدن سیاست خارجی روسیه	چالش امنیت و مؤلفه‌های برهم‌زننده آن مهم‌ترین عوامل هجومی شدن سیاست خارجی روسیه به شمار می‌روند
کرمی، جهانگیر، تحولات سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی	بررسی بحران هویت دولت بر تعریف از منافع	تغییر در ساختارهای مادی و معنایی به تغییرات در ابعاد هویتی منجر خواهد شد
عطایی، فرهاد	میراث اتحاد شوروی و مدیریت فرهنگ و هنر	ملاحظه‌ای بر روند سیطره کامل دولت شوروی بر فعالیت‌های آسیای مرکزی

اسکلیروف، لئو، ۱۳۸۰، تاریخ روابط خارجی	علت‌های شکست کوشش شوروی در صدور انقلاب بلشویکی	بررسی روند چگونگی شکست صدور انقلاب در تحولات مرتبط با جنبش جنگل
شوری، محمد ۱۳۸۶ فصلنامه راهبرد	انگاره‌های شکل‌دهنده هویت روسی	بررسی عوامل تأثیرگذار بر رفتار بیرونی و داخلی اتحاد شوروی
زیمون، گرهارد ۱۳۷۷ فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز	ملیت روسی و کثرت قومی	بررسی روند مواجهه با مسئله ملیت و خودمختاری در تاریخ روسیه
رشیدی، احمد، ۱۳۹۶، مطالعات اوراسیای مرکزی	بازشناسی خود و دیگری در جریان‌های فکری و بنیادهای سیاست خارجی روسیه	تبیین مؤلفه‌ها و شاخص‌های جایگاه " دیگری" در اندیشه متفکران روسیه
کرمی، جهانگیر، کرامتی نیا رقیه ۱۳۹۷،	دولت روسیه و مسئله غرب سده‌های اقتباس و مقابله	تبیین رفتار داخلی و خارجی روسیه نسبت به غرب و چرایی تبدیل‌شدن غرب به مسئله اصلی روسیه

روش پژوهش. در روند گردآوری اطلاعات از روش موسوم به کتابخانه‌ای پیروی شده است. در داوری از روش بررسی تاریخی تبعیت شده است که مبتنی بر ارائه گزاره‌های زمانمند و مکان‌مند است. نوع پژوهش نیز توصیفی - تحلیلی است.

چارچوب مفهومی. صدور انقلاب: در تعاریفی که از این مفهوم عرضه می‌گردد به رابطه تنگاتنگ این مفهوم با وقوع انقلاب‌های بزرگ اشاره می‌شود، به این ترتیب که انقلاب‌هایی دارای مفهوم صدور انقلاب در خود هستند که داعیه رسالت جهانی دارند و بر اساس اندیشه‌های برآمده از دل انقلاب‌های به‌وجود آمده رسالتی برای خود در مقابل جهان خارج از مرزهای جغرافیایی خود تعریف کرده‌اند. با این تعریف، مفهوم صدور انقلاب بعد از پیروزی انقلاب فرانسه به وجود آمده است (اسپوزیتو ۱۳۸۲: ۵۵). یکی از مسائل اساسی که در هر انقلاب بزرگی بعد از پیروزی با آن روبرو می‌شویم، مسئله صدور انقلاب است. طبیعی است که این مسئله برای انقلاب‌هایی مطرح می‌گردد که داعیه جهان‌شمولی برای انقلاب خود در نظر داشته و رسالت‌ها و اهدافی در سطح جهان برای انقلاب خود در نظر دارند. در برابر این مفهوم بسیار مهم که شناسنامه بیرونی هر انقلابی به شمار می‌رود، اندیشمندان علوم انسانی تعاریف متعددی ارائه کرده‌اند که نفس وجود این تعاریف متنوع، حاکی از وجود ابعاد پیچیده این مفهوم در انقلاب‌ها است.

می‌توان گفت صدور انقلاب از پیامدهای طبیعی هر انقلاب بزرگی به شمار می‌رود که از این طریق تلاش می‌شود تا دستاوردهای آن انقلاب برای سایرین صادر و معرفی شود (یزدانی و خجسته، ۱۳۹۳: ۶۰). داریوش آشوری مفهوم صدور انقلاب را مجموعه اقداماتی می‌داند که حکومت انقلابی پیروز شده در یک انقلاب برای ترویج شکل مشابه آن به خارج انجام می‌دهد و نسخه صادر شده به‌عنوان یک نمونه جهانی به تمام دنیا عرضه می‌شود (آشوری ۱۳۸۷: ۱۳۱). بنابراین، صدور انقلاب به این معناست که انقلابیون تلاش می‌کنند اهداف و رسالت‌های انقلاب خود را به فعلیت برسانند و انقلاب خود را به‌عنوان نمونه‌ای ایده‌آل برای سایرین عرضه نمایند. به این ترتیب صدور انقلاب در واقع نقطه عطفی است که انتشار تمامی پیام‌های انقلاب را میسر می‌کند؛ بنابراین، مفهومی که ما از "صدور انقلاب" در این پژوهش در نظر داریم؛ اقدام و سیاستی است که از طرف دست‌اندرکاران انقلاب برای تأثیرگذاری در سایر جوامع اتخاذ می‌شود.

چارچوب نظری. در رویکرد سازه‌انگارانه، سیاست بین‌المللی مبتنی بر فرایندی رابطه‌ای است که در آن عوامل فکری مانند فرهنگ، ایده‌ها و هنجارها نقش اصلی را دارند. از نظر سازه‌انگاران مهم‌ترین مباحث در روابط بین‌الملل یعنی ساختار و کارگزار به شکل متقابل و مستمر در حال اثرگیری و اثربخشی متقابل هستند. سازه‌انگاری بر این باور است که هویت‌ها، بالقوه بخشی از قواعد قوام‌دهنده دولت‌ها هستند و در نتیجه کنش‌های آنها را در داخل و خارج سبب می‌شوند. به عبارتی شناخت هر بازیگری از خود و دیگری، رفتار بین‌المللی آن را شکل می‌دهد. تعامل بین شناخت و کنش و نقش آن دو در تصحیح و تنظیم همدیگر به‌صورت واضح و نظام‌مند برای سازه‌انگاران بسیار مهم است. از آنجا که هویت‌ها، منافع و کنش بازیگران را شکل می‌دهند فهم و تلقی درست از آنها برای تحلیل سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی بازیگران فوق‌العاده حیاتی است. هویت به معنی فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقشی خاص از خود و دیگری است؛ بنابراین، امری رابطه‌ای است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۸۲) کنش‌گران در قبال خود و دیگران تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند و این کارها را بر اساس درک خود از جهان انجام می‌دهند.

مارتین گریفیس، سازه‌انگاری را رویکردی برای بررسی روابط بین‌الملل می‌داند که هنگام تبیین رفتار کنشگران بر اولویت متغیرهای غیرمادی و به‌طور مشخص هنجارها، فرهنگ، باورها، هویت و اندیشه تأکید دارد (گریفیس، ۱۳۸۸: ۲۰۴). سازه‌انگاران، اساساً

کانون بحث را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند و شعار اصلی خود را در " توجه به ایده‌ها و انگاره‌ها " قرار داده‌اند (Houghton.2007:26). تصور از خود و از دیگران و تعریفی که از هویت خود ارائه می‌کنند در نظام‌های سیاسی پیامدهای متفاوتی را به دنبال دارد. هواداران سازه‌انگاری روندهایی را بررسی می‌کنند که هویت‌ها و منافع کنشگران، از طریق آنها در جریان تعامل اجتماعی مستمر با سایر بازیگران تولید، بازتولید و گاه دگرگون می‌شود (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۱، ص ۸)؛ بنابراین، سازه‌انگاران با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد و بر اهمیت ساختارهای هنجاری و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها تأکید می‌کند. ونت بر این باور است ساختار بین‌المللی نظام بین‌الملل که بر پایه شناخت مشترک است، نقش بسیار اساسی در ساخت و پرداخت هویت‌ها و منافع دولت‌ها دارد (Wendt.1994:385).

نکته مهم دیگر آن است که سازه‌انگاران نقش ویژه‌ای را برای تاریخ قائل هستند. در این چارچوب آنها معتقدند که هویت یک کشور با ارجاعات ارزشی به گذشته و آینده شکل می‌گیرد. زیرا دولت‌ها به روایت تاریخ به شکلی خاص، آن را به پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. در تحلیل سازه‌انگاران به‌خصوص در زمینه سیاست خارجی، الگوها و فرم‌های از پیش تعیین شده و در حال تکوین به عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی و عرصه‌های عمومی تبدیل می‌شوند (آقایی و رسولی، ۱۳۸۸، ص ۹). این مسئله از طریق قرارگرفتن هویت نظام سیاسی در مرکز تحلیل در هر عرصه‌ای از رفتار بیرونی یک نظام سیاسی تحقق می‌یابد و با این عمل نظریه سازه‌انگاران در سیاست خارجی ممکن می‌شود.

هویت نظام انقلابی. سازه‌انگاران تأکید ویژه‌ای بر عنصر هویت در شکل‌گیری منافع ملی کشورها و ملت‌ها دارند و هویت را پل ارتباطی سیاست داخلی و خارجی کشورها برمی‌شمارند. گریفیس بر این باور است ساخت هویت بنا بر تعاریف و عناصر تأثیرگذار در آن از جمله الگوی قدیمی دولت-ملت بر روی یک عنصر غیریت ساز سیال همچون داخل/خارج خود و دیگری نیز به دست می‌آید. دولت‌ها با روایت کردن تاریخ به شیوه‌ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد خود می‌دانند. دولت‌ها بر اساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و در این تعامل هویت آنها دچار دگرگونی یا (تثبیت بیشتر) می‌شود. دولت‌ها بر این اساس نیازمند هویت یعنی نقشی نسبتاً باثبات، شناخت از خود و انتظارات و توقعاتی که دیگران بر اساس موقعیتی خاص که دولت در آن قرار گرفته و خود را تعریف

می‌کنند، هستند. در اینجا دولت‌ها در مقام بازیگران صحنه بین‌المللی "تفسیر می‌کنند" تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند. همه این کارها را در چارچوب درک خود از جهان انجام می‌دهند. لازم به ذکر است که در اینجا منظور از هویت، یک هویت اجتماعی پیکروار است؛ یعنی آن قسمتی که به پرسش چگونگی شکل‌گیری آن و منشأ هویت دولت می‌پردازد، مدنظر قرار دارد. هویت دولت‌ها، محور تعریف آنها از واقعیت و بر ساختن مسائلی مانند قدرت، منافع ملی، دوست و دشمن، امنیت و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آنهاست. کشورها نیز مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌بندی‌های ارزشی خود از جهان هستند (آدلر، ۱۳۸۴: ۷۹-۷۸)؛ بنابراین، همان‌گونه که ونت بر این باور است هویت در نظام سیاسی کشورها بر شیوه‌های روابط خارجی آنها تأثیر می‌گذارد همچنین، رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی به نوع فرهنگی بستگی دارد که در خود درونی کرده و دولت‌ها بر پایه نحوه درونی کردن این فرهنگ‌ها در خود، رفتار متفاوتی را در سیاست خارجی بروز می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۶۹). از جمله مهم‌ترین مبانی هویت یک نظام سیاسی می‌توان به جغرافیا، نژاد و قومیت، تاریخ، ساخت اجتماعی و عوامل ربانی و مذهبی اشاره کرد.

زمینه‌ای که در نظریه سازه‌نگاری یاری‌دهنده در پژوهش‌های این‌چنین است بررسی هویت شکل‌گرفته در ساحت ملی، تأثیر آن در نوع جهان‌بینی و برداشت‌های عوامل تصمیم‌گیرنده در عرصه داخلی و خارجی است. در واقع با محور قرار گرفتن هویت، نظریه واحد سازه‌نگاری مبتنی بر قراردادن ذهنیت به‌عنوان قوام‌بخش عالم تحقق می‌یابد و نظریه سازه‌نگارانه بالاخص در عرصه بیرونی یک نظام سیاسی امکان‌پذیر می‌شود. طبق نظریه سازه‌نگارانه مفاهیم زبانی، ایده‌ها و باورها، انگاره‌های جغرافیایی و برساخته‌های موجود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند و ساختاری منسجم و هویت‌مند که ویتروینی منسجم و متمایز از یک ساختار است ارائه می‌دهند. بر همین اساس الکساندر ونت، رابطه بین هویت و منافع را به کمک نقش تعریف می‌کند. نقش‌هایی که دولت‌ها بر عهده می‌گیرند، آنها را به مجموعه اقداماتی فرامی‌خواند که با این نقش هماهنگ هستند؛ بنابراین سازه‌نگاران هویت را به‌عنوان متغیر اصلی در شکل‌دهی رفتار کنش‌گران در عرصه داخلی و بین‌المللی مطرح کرده‌اند. از این منظر هویت یک دولت در بستر تاریخی و فرهنگی و ساختار بین‌الذهانی معنا می‌یابد. این برداشت از هویت، از نظر سازه‌نگاران هم حامل بنیان‌هایی ثابت و هم رویه‌هایی پویاست. در این معنا هویت بازیگران همواره در حال پوست‌انداختن و بازتعریف است و سخن‌گفتن از

هویتی همیشه ثابت غیرممکن است (ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۵). چیستی در وضعیت کنونی و تعریف خود در دنیای پیرامونی می‌تواند مهم‌ترین دغدغه سازه‌انگاران در مقوله هویت به شمار رود. سازه‌انگاران فرض را بر این می‌گذارند که خودها یا هویت‌های دولت‌ها متغیر است. این متغیر بودن دوسویه باعث نوعی تعامل بین هنجارهای بین‌المللی و هویت بازیگران می‌شود (marcel.2001: 3-4). تحلیل سازه‌انگاران متوجه تأثیر تاریخ در شکل‌دهی به سیاست خارجی نیز است. آنها احتمالاً به بافت تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارند. (هاف، ۱۳۸۶: ۴۵۶) در این چارچوب سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده شکل می‌گیرد. دولت‌ها با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص آن را پشتوانه‌ای عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (porcel.2002: pp147-149).

روش‌های دستیابی به اهداف هویتی. از نظر سازه‌انگارا هویت و منافع و استراتژی دولت را به سه شیوه می‌توان با هم مرتبط ساخت. اولاً بر پایه یک منظومه متشکل از ارزش‌های همسو که تولید و بازتعریف شده‌اند. برای نمونه شوروی، ضدیت با جهان سرمایه‌داری و ثانیاً این که باورهای خاصی که ناشی از تعریف بازیگر از هویت خود است و برای نظام مورد نظر مجموعه‌ای از اولویت‌ها را شکل‌بندی می‌کند. ایجاد انقلاب‌های کمونیستی در جهان برای نمونه شوروی از این جنس هستند. در آخر هویت‌ها، قواعد و عملکردهای خاصی را در برمی‌گیرند که مشخص می‌سازند کدام روش و وسیله و در کل استراتژی مشروع بوده و در کانون توجه تصمیم‌گیران و اقدام‌کنندگان قرار خواهد گرفت. برداشت‌هایی که از یک نظام انقلابی با ماهیت کمونیستی انتظار می‌رود در این بخش شکل‌بندی و متمایز می‌شوند؛ بنابراین انتظار می‌رود با تعریف یا تغییر هر یک از این برداشت‌ها، نوع، روش و اولویت‌های تعریف‌شده نیز به‌عنوان این پیامد تغییر دچار تغییر و تحول شوند. در عرصه صدور انقلاب که ویت‌ترین بیرونی هر انقلابی به شمار می‌رود تمامی این فرایند برداشت‌ها و پیامدهای رفتاری در یک الگوی مشخص قابل‌ردیابی هستند. نگارنده در چارچوب مقاله، مدل زیر را در بررسی عوامل تمایز و تفاوت کیفیت صدور انقلاب طراحی نموده و به بررسی آن خواهد پرداخت.

نمودار تعامل بین مولفه‌های هویتی و صدور انقلاب



منبع: یافته‌های پژوهشگران

همان‌طور که در نمودار هم ترسیم شده است، هویت نظام سیاسی به‌عنوان یک متغیر مستقل که بر بسترهای متنوع داخلی و خارجی شکل گرفته است بر کیفیت صدور انقلاب در تمامی عرصه‌ها تأثیر مستقیمی بر جای می‌گذارد. بر این اساس هویت یک دولت و ساختار عبارت است از معنایی که یک بازیگر در برداشت و رویکرد به دیگران و برای خود قائل است. به نظر ونت و در چشم‌انداز سازه‌انگاری، هویت مقوله‌ای وابسته به زمینه اجتماعی، سیاسی - فرهنگی و تاریخی است. ارزش‌ها، باورها و هنجارها و حتی عوامل جغرافیایی و نژادی در شکل‌بندی این هویت نقش مهمی را ایفا می‌کنند. این هویت به دلیل تعدد، تمایز و تنوع خود رفتارها و منافع متفاوتی را به دنبال خواهد داشت. قرار گرفتن مسئله "هویت" نظام سیاسی در مرکز تحلیل ایده مرکزی سازه‌انگاری مبنی بر قراردادن ذهنیت به‌عنوان قوام‌بخش عالم تحقق یافته است. نظریه سازه‌انگاران در تمامی عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی تحقق می‌یابد. در برداشتن هویت مارکسیستی یا تلاش برای صیقل دادن این هویت متمایز نسبت به هویت‌های دیگر باعث بروز کیفیتی متمایز در خروجی این ساختار در عرصه صدور انقلاب خواهد شد. شکل‌بندی نهایی در ماهیت و کم‌وکیف مسئله صدور انقلاب به مؤلفه‌های هویتی در ساختار انقلابی و ذهنیت و تعامل انقلابیون به‌عنوان

کنش گران طراز اول با مؤلفه‌های هویتی در این عرصه بستگی دارد. در ادامه به شاخص‌ترین مؤلفه‌های هویتی متمایز در انقلاب روسیه که چشم‌انداز مسیر انقلابیون را در مسئله صدور انقلاب نقش بارزی ایفا نموده‌اند و ذهنیتی متمایز برای انقلاب روسیه به وجود آورده‌اند و در این تعامل موجب چرخشی در اهداف و رسالت اولیه شده‌اند را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. ژئوپلیتیک روسیه

جغرافیای روسیه به طور کل در شرق اروپا جای می‌گیرد. از یک دیدگاه عمومی شرق اروپا از غرب اروپا از سه جهت کاملاً متمایز است. اولاً، دارای آب و هوایی کاملاً ببری است. ثانیاً، فاقد زمین‌های مرتفع و کوهستانی است. ثالثاً، به کلی خاکی است و سنگ در آنجا دیده نمی‌شود. دشت روسیه از طرف غرب دارای مرز طبیعی نیست و از این رو از ناحیه غرب پیوسته در معرض تهدید دول اروپایی بوده است. از آنجا که تهدیدها اغلب از جانب غرب بود پس کوشش امپریالیستی روسیه نیز غالباً معطوف – غرب بوده است. هرچند روسیه در طی تاریخ رابطه‌اش را با فرهنگ غرب تأیید می‌نمود؛ اما خود را به‌عنوان یک پایگاه مرزی محاصره شده توسط غیر نظامیان می‌دید که امنیتش تنها می‌توانست از طریق اعمال اراده استبدادی بر همسایگان تأمین شود (کسینجر، ۱۳۹۶: ۵۴).

با پیروزی انقلاب اکتبر، دغدغه‌های ژئوپلیتیکی در شکل‌بندی جدید متأثر از اهداف انقلابی صورت‌بندی گردید. نقل قول معروفی از هرتسن وجود دارد که؛ همه اسلاوها به‌جز لهستانی‌ها بیشتر از آن که به تاریخ پیوسته باشند، به جغرافیا تعلق دارند. کشوری که همه تحولات انقلابی در روسیه در یک محدوده جغرافیایی بزرگ‌تر و جمعیتی انبوه‌تر از جوامع انقلابی دیگر صورت گرفته بود. (برینتون، ۱۳۶۳: ۲۷۱) عامل ژئوپلیتیکی همیشگی یکی از دغدغه‌های انقلابیون شوروی در مسئله صدور انقلاب بوده است. نقش‌آفرینی عوامل ژئوپلیتیکی هم در راستای تسهیل امکانات صدور انقلاب و هم به‌عنوان مانعی در جهت صدور انقلاب به شمار می‌رود (ژیبلن، ۱۳۸۷: ۸۲). انقلابیون شوروی در تمامی نظریه‌پردازی‌ها و در مجادلات علمی خود و در تمامی کنش‌های سیاسی خود، به این عامل توجه داشته‌اند و این مورد دغدغه‌ای مداوم برای آنها به شمار می‌رود. تأثیر این امر در شکل‌گیری ذهنیتی تدافعی و تهاجمی که با ارزیابی امکانات و چشم‌اندازهای تحولات همسو و غیر همسو در مرزهای گسترده ساختار انقلابی به‌صورت مداوم جای خود را به یکدیگر می‌دادند، مهم‌ترین شاخصه هویتی انقلابیون در پیگیری اهداف انقلابی به شمار می‌رفت.

اگر روسیه مجبور به پذیرش حالت عدم گسترش باشد در آن صورت به راستی حکم نابودی تدریجی خود را در ساختار شوروی با توجه به الزامات جغرافیایی خود انجام می‌داد. این امر نه تنها در تحولات و تصمیم‌گیری‌های رهبران انقلاب اکتبر، بلکه در ساختار حکومت تزاری نیز قابل ردیابی بوده است. در این صورت و با تحولاتی که در روسیه شوروی رخ داد؛ اندیشه صدور انقلاب با الحاق سرزمین‌هایی به خصوص در قسمت غربی حکومت شوروی قابل ردیابی است و همین عامل تبیین کنش‌های انقلابیون در راستای نگاه به غرب و گسترش اندیشه‌های انقلابی در متصرفات غربی و همسایه‌های غربی حکومت شوروی است. الزام و ضرورتی که بعدها کسینجر نیز به آن تصریح دارد و می‌گوید: شوروی بلشویکی همیشه امنیت را با سلطه‌جویی و نه با توازن یکسان دانسته است. حتی چرچیل در سخنرانی مشهور خود، قبل از طرح پرده آهنین بر این مهم تأکید می‌کند؛ ما متوجه هستیم که روسیه نیازمند امنیت در تمام سرحدات غربی خود از طریق رفع همه احتمالات تجاوز آلمان است (فلینیت، ۱۳۹۰: ۳۶).

به نظر می‌رسد چیزی که در غرب به عنوان سلطه‌جویی استبدادی قلمداد می‌شود، در روسیه به عنوان یک ضرورت اساسی و پیش‌شرطی برای اعمال حکومت (و شرایط بقا) طرح شده است (کسینجر، ۱۳۹۶: ۵۶)؛ بنابراین، حکومت بلشویکی نیز ناچار بود اهداف ثابت استراتژیک را همان‌گونه که دستگاه تصمیم‌گیری تزاری تعقیب می‌کرد تعقیب نماید. دلیل این امر شباهت بی‌گفتگوی در شکل بیرونی رفتارهای سیاسی است. ذات استیلا طلب بلشویک‌ها از ویژگی‌های طبیعی این کشور ناشی شد و از آنجاکه گسترش ارضی هرچه بیشتر لازمه تداوم حکومت شوروی بود، پس صدور انقلاب نیز در گستره این الزام قابل بررسی است. به عبارتی در این دوره غرب سرمایه‌داری همچنان بزرگ‌ترین مسئله و حتی دشمن روسیه است و داعیه نظام شوروی به نمایندگی از طبقه کارگر جهانی اجتناب‌ناپذیری جنگ با آن است (کرمی، ۱۳۹۷: ۱۵۱).

تلاش انقلابیون در راستای صدور انقلاب بر اساس این تقابل و انگاره و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی قابل ردیابی است. لنین در ۱۹۱۷، در یک امپراطوری ازهم‌گسیخته در اثر جنگ و پیام‌های او با شعار نابودی "زندان خلق‌ها" به قدرت رسید. در ابتدا قدرت او از قلب شهرهای روسیه سابق تجاوز نمی‌کرد. اما هفت سال بعد که درگذشت، شایسته بود همانند الکساندر نسکی به عنوان "پیونددهنده سرزمین‌ها" مورد ستایش قرار بگیرد. این روند بر مبنای یک ضرورت و در تعامل با اهداف انقلابی قابل تبیین است. به استثنای لهستان

آشتی‌ناپذیر و فنلاند و کشورهای بالتیک و بسارابی، لنین و دیگر رهبران انقلابی توانستند هر چه را که در امپراتوری تزارها تعلق داشت و از آن مجزا شده بود به نام انقلاب و با راهبرد صدور انقلاب مجدداً فتح کنند. این روند در زمان جانشینش استالین هم که فرمانروای فضایی تقریباً به بزرگی امپراتوری تزارها بود میراث جالبی از خود باقی گذاشت. میراث او دنیای یکپارچه‌ای بود مرکب از اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی که در آنها الگوی شوروی، چه از نظر سیستم سیاسی و چه از نظر رهبران، تا بی‌نهایت تکرار می‌شد. وارثان استالین که گهگاه همانند او تاریخ و البته جغرافیا را برای اثبات حقانیت خود گواه گرفته‌اند، نمی‌توانند منکر شوند که او سی سال بعد از لنین نقشه‌های امپراتوری را که بنیان‌گذار انقلاب آغاز کرده بود ادامه داد و به بهترین وجه به پایان رساند. (کاردانکوس، ۱۳۶۷: ۲) روند تحولات و نگاه به غرب به‌عنوان مهم‌ترین مسئله در بقای انقلاب از سویی و دغدغه‌های امنیتی از سوی دیگر انقلابیون روسیه را بر آن می‌داشت که در راهبرد صدور انقلاب با توجه به ملاحظات جغرافیایی و ژئوپلیتیکی صورت‌بندی مجدد گردد. صدور انقلاب در ساختار انقلابی و در شکل راهبردی خود همچون عقاب دوسر تزار نگاهی به دو سوی غرب و شرق داشت. در قسمت شرق موضوع برای روسیه شوروی متفاوت بود. تحولات و ناکامی‌های در قسمت غربی که با ناکامی در انقلاب آلمان و مسئله لهستان نمود پیدا می‌کرد، رفته رفته باعث شد تا آسیا بر عکس اروپا به علل جغرافیایی و سیاسی در اولویت‌های مسکو مقام بالاتری را پیدا کند. با توجه به این که نیمی از خاک کشور شوروی در آسیا قرار دارد. این کشور دارای مرزهای بی‌پایانی در قسمت شرقی است و مرزهای آسیایی آن از کره تا ترکیه ادامه دارد، درحالی‌که مرزهای آن با جهان اروپایی بسیار کوتاه است. پس نباید تعجب کرد که چرا در طول تاریخ ترس و نگرانی از آسیا زمامداران روسیه امپراطوری و سپس شوروی را به خود مشغول داشته است. اگر اروپا در رأس اشتغالات فکری روسیه قرار داشته باشد امری عادی است؛ چون سیاست کلیه کسانی که آن را رهبری کرده‌اند و نیز اسلافشان در دوره امپراتوری بر این اساس بوده که کشورشان یک قدرت اروپایی باشد. اما در مورد آسیای پهناور که از اقیانوس کبیر تا دریای مدیترانه گسترده است ابتدا روسیه به فکر افتاد به‌عنوان حریم امنیت از آن استفاده کند سپس فضایی برای دست‌اندازی و بالاخره منطقه نفوذ پیدا کند (کاردانکوس، ۱۳۶۷: ۱۳۸).

به‌هرحال دست‌یافتن به آبراه‌های دریایی سیاه و سواحل خلیج فارس حتی اگر در وصیت‌نامه مشهور منسوب به پتر جایی نداشته باشد، یک ویژگی پایدار دولت روس تعریف

شده بود که ساختار انقلابی نیز وارث این خصیصه شده بود. توجه به این نکته بسیار ضروری است که بلشویسم نظیر همه پدیده‌های دیگر روسی تا حدی خصلتی آسیایی داشته و در آن می‌توان دو گرایش مجزا را تشخیص داد که در حال تبدیل به دو سیاست هستند؛ در یک سو مردان عملگرایی هستند که آرزو داشتند روسیه را از نظر صنعتی به پیش برانند و دستاوردهای انقلاب را برای ملت خود حفظ کنند، با غرب روابط تجاری برقرار سازند و رفته، رفته به صورت کشوری کم‌وبیش عادی در آیند. مسئله دیگر به ساختار حکومت انقلابی ارتباط دارد که وارث بلافصل قالب‌های تزاری گشته بود و این موضوع بر پیچیدگی‌های مسئله می‌افزود. این شرایط و درهم‌تنیدگی سیاست‌های انقلابی با واقعیات سخت ژئوپلیتیکی شاهدهی برای حقانیت هر یک از رهبران در مجادلات سیاسی نیز محسوب می‌شده است. شوروی می‌بایست از راه انقلاب یا الحاق سرزمین‌های دیگران امنیت مرزهایش را در خاور دور و بخش بزرگی از قاره آسیا تأمین کرده و نیز بخشی از رؤیاهایش در مورد گشودن راه‌های دریایی را تحقق دهد. (همان: ۱۳۸) بنابراین ذات استیلا طلب بلشویک‌ها از ویژگی‌های طبیعی این کشور ناشی می‌شود و از آنجاکه گسترش ارضی هر چه بیشتر لازمه تداوم حکومت شوروی بود، پس صدور انقلاب نیز در گستره این الزام قابل بررسی است. این اهداف در شکل‌بندی صدور انقلاب هم در شکل "انقلاب مداوم" و هم "ساختار سوسیالیسم در یک کشور" به روش‌های مختلف دنبال می‌گردید.

۲. ساختاری شوروی

در روسیه شوروی هیچ خصیصه‌ای چشمگیرتر از انطباق سیاست با خواسته‌های جدید وجود ندارد؛ این انطباق هم در رابطه با هدف‌ها می‌تواند شکل بگیرد و هم در رابطه با وسایل رسیدن به این اهداف. تأثیر ساختار روسیه را می‌توان در این استنتاج دانکوس ردیابی نمود؛ او بر این عقیده است که "هیچ کشور بزرگی نیست که مثل شوروی جعبه‌ای محتوی این همه وسایل و بازار گوناگون و سیاستی این‌گونه بلندپروازانه داشته باشد و بتواند به شکست‌هایش رنگ فداکاری‌های دقیقاً حساب شده و عملیات از قبل پیش‌بینی شده بزند. تشکیلات جدید، نهادهای ایجاد شده انقلابی و تداخل بین شرایط عینی و آینده وعده‌داده شده توسط رهبران انقلابی و شرایطی که کشور در آن قرار گرفته بود، دخالت بیشتری در امور اقتصادی را از سوی دولت ایجاد می‌کرد و شرایط اقتصادی و بحران‌های ناشی از آن، شورش‌ها و قیام‌های کارگران و کشاورزان علیه کارگزاران و زمین‌داران، ضرورت

پشتیبانی و حمل کالا برای واحدهای نظامی و جنگ‌های داخلی باعث حاکمیت نظامی - حزبی و تشکیلاتی بر امور مملکت شدند که از آن به‌عنوان، کمونیسم جنگی " یاد می‌شود. به لحاظ ساختاری، دولت قدرتمند روسیه که محصول جغرافیای بیکران روسیه و تنوع داخلی و از همه مهم‌تر محیط تهدیدآمیز ملی بود به دلیل شرایط خاص اقلیمی و توپوگرافی وجود یک دولت قدرتمند امری ضروری و حیاتی برای حیات سیاسی و اجتماعی روسیه به حساب می‌آمد و در نتیجه به دلیل حضور دولت قدرتمند، شکل‌گیری طبقه متوسط و بخش خصوصی غیرممکن شد و از این رو ساختار دولت روسی از حل این مسئله عاجز ماند (کرمی، ۱۳۹۷: ۱۵۵). بلشویک‌ها تشخیص دادند که از راه‌های کلاسیک مارکسیستی - دست‌کاری در مبانی اقتصادی جامعه و انجام‌دادن کارهای جزئی دیگر نمی‌توانند به قدرت برسند. روسیه جدا از کشورهای پیشرفته، با منابع طبیعی خود و با توجه به شرایط تمدنی پایین‌تر یا ضعف طبقه کارگر، نمی‌توانست بر رکود اقتصادی پیروز شود. در این نظام و ساختار، دولت به عامل تولید و توزیع تبدیل می‌شد و کارکنان و کارگران همگی تحت پوشش دولت قرار گرفته و از عوامل جیره‌خوار آن شدند (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۲۴۷).

می‌توان گفت که حزب کمونیست شوروی در روند تثبیت خود نوعی پطرگرایایی گروهی را ایجاد کرده است که از اشتراک‌گرایی حمایت می‌کند و در راه نوسازی صنعتی نمودن و غربی کردن روسیه در تلاش و تحرک است و در راه به ثمر رساندن این انقلاب حزب کمونیست در صورت لزوم از همان روش‌های خشونت‌گرایی پطر کبیر استفاده نماید. نقطه‌نظری که از دید مارکس هم پنهان نمانده است او کمونیسم را همان اشرافیت روسی می‌دانست که وارونه شده باشد (کار، ۱۳۶۴: ۶۶). پطر و بلشویک‌ها میزان مشترکی از تهدید از سوی غرب و حکومت‌های غربی را احساس می‌کردند و همچنین نوعی نگاه به غرب را می‌توان در آنها ردیابی نمود؛ اما با این تفاوت که در نگاه پطر غرب محل تأیید روسیه و در نگاه بلشویک‌ها میعادگاهی برای تداوم انقلاب و در صورت بستر مناسب محل نزاع به شمار می‌رفت.

ساتر بر این باور بود با وقوع انقلاب اکتبر و با ظهور و قدرت‌یابی لنین، حیات تاریخی دولت روسی برای مقطعی و انگار که برای همیشه قطع شد. گویا اینکه اندام آن (رفتارها و سیاست‌ها) حفظ گردید (ساتر، ۱۳۶۳: ۳۰). این امر فقط به‌آن دلیل امکان‌پذیر شد که آن نوع عقیده و سنت بر بنیاد ساختار اجتماعی اتحاد شوروی استوار شده بود. کمونیسم تلاش کرد تا این عناصر شیطانی (سرکوبگری - سوء استفاده - فریبکاری و عرضه نابرابر عدالت) را بزداید؛ اما به بهایی که تحمل‌پذیر نبود، ادعا کرد که از طریق طراحی و مهندسی اجتماعی

می‌توان ذات بشری را تغییر داد، از طریق حذف مالکیت خصوصی کنترل دولتی آموزش و پرورش، رسانه‌ها و اعمال سانسور و مساوی کردن همه در فقر و جهل کمونیسم می‌خواست جامعه‌ای از آدم‌های ماشینی خلق کند. شاید هم واقعاً فقط آدم‌های ماشینی می‌توانستند خود را با مقتضیات آن سازش دهند؛ اما آدم‌های واقعی، زنان و مردان معمولی نتوانستند. اهداف انقلابی شوروی به تسخیر ساختار اقتصادی - سیاسی آن درآمده بود، بنابراین بهترین گزینه ممکن همسو کردن اهداف انقلابی با این واقعیت‌های ساختاری بود. بر همین اساس ریچارد پاییز (از استادان علوم سیاسی در آمریکا) بر این نظر است که نظام شوروی دست کم به همان اندازه که از بلشویسم متأثر است، محصول تاریخ و فرهنگ سیاسی روسیه نیز هست (اربان، ۱۳۷۳: ۷۴).

برینتون نیز بر این باور است علت برخی تمایزها در مقایسه بین انقلاب‌ها و نوع خاص روسیه به‌خاطر آن بوده است که روسیه پیش از انقلاب کشوری نبوده است که در آن آزادی به‌تدریج و طی چند نسل گسترش یافته باشد (برینتون، ۱۳۶۳: ۲۷۱). حزبی که بلشویک‌ها به‌وجود آورده بودند و سازماندهی آن را با آرمان‌های انقلابی ملهم نموده بودند، ریشه‌های عمیقی در خاک روسیه داشت. دویچر با باور به این که لنین و حزبش " همه آن چیزهایی را جذب می‌کرد که این خاک می‌توانست از حیث قدرت و سرسختی انقلابی و جسارت جهان لرزان و توحش بدوی به حزب ببخشد. بلشویسم، اندیشمندان، لنین، بوخارین خود را داشت که از سوسیالیسم اروپا چیزهایی را گرفتند که در خاک روسیه کاشتنی بود و نیز بلشویزم، مردان خشن اهل کمیته خود از جمله استالین‌ها را داشت که در اعماق وجود پرولتاریایی نیمه اروپایی - نیمه آسیایی کار می‌کردند (دویچر، ۱۳۷۸، جلد اول: ۲۱۷).

از سویی دیگر، بر تمامی رویدادهای روسیه و بلشویسم از زمان انقلاب اکتبر به بعد، تقدیر غم‌انگیزی سایه افکنده است که به‌رغم موفقیت برونی، شکست درونی طی مراحل اجتناب‌ناپذیری به‌پیش رفته است. با برانگیختن دشمنی جهان خارج، بلشویک‌ها مجبور به برانگیختن دشمنی دهقانان، و سرانجام دشمنی یا بی‌تفاوتی کامل جمعیت شهری و صنعتی شدند. این دشمنی‌های گوناگون مصیبت‌های مادی به بار آورد و مصیبت‌های مادی به ازدست‌رفتن روحیه منجر شد. منشأ نهایی این سلسله مصائب در بین بلشویک‌ها نسبت به زندگی نهفته است: در جزمیت آمیخته با تنفر آن و اعتقاد به اینکه طبیعت بشر را می‌توان با زور کاملاً عوض کرد (سارتر، ۱۳۶۱: ۱۰۹). انقلابگران مارکسیست در جامعه روسیه خود را در مخمصه عجیب‌تری نیز یافتند. طبق اصلی در مارکسیست جهان در وضعیت تضاد درونی

همیشگی است و بی‌وقفه به‌سوی تصادم‌های بحرانی پیش می‌رود که نبرد را به سطح جدیدی ارتقا می‌دهد. تنش‌ها و تضادهایی در "سطح جدید" در نتیجه خود دیالکتیک باید در عالم تئوری ضامن و کافی باشند، برای قابلیت حیات هر جنبش راستین انقلابی از آنجا که دیالکتیک مبتنی بر ماهیت چیزهاست و نه می‌توان متوقفش کرد و نه می‌توان چوب لای چرخش گذاشت. سیر رژیم بعد از انقلاب هم لابد از قوانین دیالکتیک تبعیت می‌کند (برلین، ۱۳۹۲: ۲۰۱). کمونیسم، عناصر و مفاهیم خودکامگی و امپریالیسم را به شکلی ژرف در ذات متحجر و دگماتیک خود آماده داشت و هر وقت که کمونیسم در جایی پیروز شود حاصل آن جز نظامی خودکامه و جبار نبود. بنابراین عقب‌ماندگی روسیه مسلماً بر افزایش جنبه‌های منفی کمونیسم شوروی تأثیر داشته است؛ اما کافی نیست که فقط به این موضوع تکیه کنیم این کمونیسم است که مسئول خودکامگی و جباریت نظام شوروی است، نه تاریخ مردم روسیه (اربان، ۱۳۷۳: ۷۳).

این روند به سمتی پیش رفت که با مرور زمان و با تثبیت واقعیت‌های انقلابی در بدنه‌ای متمایز و با رنگ انقلابی و اهدافش، آرمان‌های عالی نهضت انقلابی روس، توجه دائمی و بیمارگونه اذهان به ایدئولوژی‌ها و هدف‌های تحقق‌ناپذیر، جای خود را به نهادهای اجتماعی دادند. اندیشه‌های انتزاعی و بی‌رابطه با واقعیات که مورد علاقه نهضت انقلابی بودند، پس از اینکه بر روی زمین بازگردانده شدند، و در قالب اصلاحات زمینی جای گرفتند و به‌صورت کمابیش ارگانیک روی یک جامعه زنده، مرکب از انسان‌های واقعی، دارای هدف‌ها و منافع واقعی، پیوند خوردند، در بطن واکنش‌های متقابل نیروهای اجتماعی شکلی مادی و جسمانی به خود گرفتند و اگر حزب بلشویک که اکنون به مقام نخبگان ارتقا یافته بود، در رأس این بازی نیروهای اجتماعی قرار داشت، معذالک تنها یکی از اجزاء متعدد آن را تشکیل می‌داد (کارمایکل، ۱۳۶۳، ص ۳۶۰).

این جنبه‌های ناخوشایند رژیم بلشویکی، زاییده شاخصه دیگری از واقعیت بود که حیات صنعتی روسیه جز در مورد احتیاجات ارتش فلج شده بود و نتوانست موفقیت‌چندانی به دست آورد و اینکه حکومت می‌بایست به جنگ‌های داخلی و خارجی سخت و تردیدآمیزی مبادرت ورزد که آمیخته با تهدید دائمی دشمنان خانگی نیز بوده است. مهم‌ترین مصداق در این باره تجربه جنگی داخلی بود که تا انهدام کامل تمام ساختار انقلابی پیش رفته بود. همه این عوامل واقعیت‌هایی ناخوشایند بودند که زیر شعارها و رویکردهای ایدئولوژیک رنگ می‌باخت و با جلو آمدن هر بحرانی چه داخلی و خارجی، روی سخت خود

را به انقلابیون نشان می‌داد. این تأثیر و تأثر دوجانبه بر تمامی شاخصه‌ها و اقدامات انقلابی سایه می‌افکند و ساختار انقلابی تلاش می‌نمود تا برای برون‌رفت از این وضعیت بغرنج ایدئولوژی را در سطح و ساختارهای اجتماعی در عمیق‌ترین لایه‌ها تأیید نماید.

باید تصریح کنیم تشریح این الگوها و برداشت‌های پراتیک در بین انقلابیون در روندی صورت گرفته است که پیامدی از به‌وجود آمدن و حاکم شدن این انگاره در اندیشه و عمل انقلابیون به شمار می‌رود. محوریت یافتن هویت حکومتی بر انقلابی در این روند قابل ردیابی است. باید از خود سؤال کرد به چه طریق و از مجرای کدام مبارزات و تداوم تضادها اولین کشور دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل به کشوری شده بود که سیاست امپریالیستی دارد و در دخالت‌دادن نیروهای مسلح خود در دیگر کشورها برای دفاع از منافع ابرقدرت خود تردیدی به خود راه نمی‌دهد (بتلهایم، ۱۳۵۸: ۱۱). به نظر می‌رسد، نه لنین و نه استالین هیچ‌کدام گرایش مرگبار افزون‌طلبانه دیوان‌سالاری شوروی را مهار نکردند و به نظر می‌رسید که نظام شوروی نه فقط بد که به‌عنوان مبنا و الگوی "جامعه نوین" به‌کلی نامناسب است (اربان، ۱۳۷۳: ۳۷).

بعد از مدتی مسائل صلح و زمین بود که دولت موقت را به‌زانو درآورد و لنین مصمم بود که هرچه قاطع‌تر و سریع‌تر با این مسائل برخورد کند. پیروزی بر این مسائل عقب‌نشینی‌هایی را در ساختار انقلابی می‌طلبید. به معنای دیگر در اتحاد شوروی، گسستی فزاینده میان آموزه و واقعیت ملموس پدید آمد. شکاف میان گفتمان رسمی و واقعیت‌های سرسخت رفته‌رفته آشکارتر و گذار شد. به تدریج ساختار انقلابی در وضعیت ناجوری نسبت به مفروضات بنیادین برابری خواهانه و "علمی" قرار گرفت. سهل‌انگاری اقتصادی و فاصله نسبت به هدف نهایی که طرح کلی را توجیه می‌کرد به‌شدت نمایان بود. در این شرایط مسئله همانا حفظ خود در قدرت به‌رغم ناهمخوانی‌های چشم‌گیر واقعیت با آموزه رسمی بود. رژیم خود را ناگزیر می‌دید که پیوسته در باره آن چه خود هست دروغ گوید تا آنچه را تبدیل شده ببوشاند. افزون بر آن حزب راه‌حل دیگری جز نابودی دشمنان نمی‌یافت. از جمله دشمنان درونی (که به بروکراسی دولت و حتی به خود دستگاه حزب تعلق داشتند) یعنی کسانی که هر روز ناتوانی‌هایش را تصدیق می‌کردند همه کسانی که از نزدیک یا دور جزئی از بوروکراسی بودند بالقوه امکان داشت به‌عنوان انگل دستگیر شوند، زیرا طبقه نوین حاکم، در ایدئولوژی رژیم هستی‌مشروعیتی نداشت و از یاد نباید برد که طبقه حاکم

می‌بایست ناپدید شده باشد. به این ترتیب گسترش دوزخی دروغ و ترور ناگزیر می‌نمود و از این باز نمی‌ایستاد که وضع خود را به هر بهایی حفظ کند (بدیو، ۱۳۹۳: ۶۱).

بلشویک‌ها در انقلاب روسیه برای برقراری نظم جدید اجتماعی دست به تغییر ساختار از پایین به بالا در اجتماع زده و به شدت در مورد برقراری نظام حکومتی برای مقابله و رویارویی با رقابت‌های بین‌المللی سرمایه‌گذاری کردند (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۱۹۳). این روند زمانی تبدیل به یک بحران هویتی می‌گشت که به عقیده غربی‌ها اختلاط بین علت غایی وجود دولت و حزبی که به‌واسطه خصلت بین‌المللی خود مرز بین دولت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد با روح تنش‌زدایی مابینت داشته باشد.

روسیه در مقام قدرتی بزرگ، نه می‌خواست و نه می‌توانست از مناقشات مهم بین‌المللی زمان بیرون بماند. روسیه می‌بایست جاه‌طلبی‌های امپریالیستی داشته باشد. این جاه‌طلبی‌های امپریالیستی هم به واقعیت‌های داخلی برمی‌گشت و هم توجیهی بود بر ضرورت‌های بیرونی. انتظار بر این بود، از نظر اصولی این گسترش انقلاب جهانی می‌بایست ضامن روابط حسنه و عاری از تضاد منافع بین نخستین کشور سوسیالیست جهان و آنهایی باشد که به‌منظور ایجاد دنیایی نو به آن ملحق گردیدند (دانکوس: ۱۳۸). بلشویسم به‌عنوان اندیشه‌ای رسالت‌آمیز به کلی از توان افتاده و به قول یک لطیفه لهستانی کمونیسم طولانی‌ترین و دردآورترین راه از سرمایه‌داری به سرمایه‌داری شده بود. به همان دلایل ویژگی‌های امپریالیستی نیز در نظام شوروی قابل ردیابی بود و به‌اصطلاح، کمونیسم باید جبارانه و امپریالیستی باشد، زیرا که کمونیسم است.

علاوه بر عوامل بالا عامل جمعیت هم به‌زودی مانعی طبیعی بر سر راه آرمان‌های انقلابی پدید آورد. رشد جمعیت در بخش‌های آسیایی شوروی آهنگی به‌مراتب تندتر از کل روسیه و نواحی اسلاو داشت. نرخ زایش در میان مسلمانان شوروی آهنگی شبیه کشورهای توسعه‌نیافته دارد. درحالی‌که همین نرخ در میان روس‌ها با اروپای غربی قابل‌مقایسه است (اربان، ۱۳۷۳: ۲۰۷). این امر، حوزه نفوذ و گسترش ایده‌آل‌های انقلابی را با مشکل روبرو می‌نمود. در این بین پیوندهای مذهبی و نژادی برون‌مرزی نیز نقش خود را در این تعامل بین آرمان‌ها و واقعیت ایفا می‌نمودند. تجمیع این عوامل رهبران انقلابی را به نمایندگان حکومتی بدل نمود که حفظ ساختار انقلابی نسبت به گسترش ایده‌های انقلابی در اولویت قرار می‌گرفت و انقلابیون در قامت نمایندگان حکومتی بازتعریف شدند تا به‌عنوان مردان

انقلابی. این روند به سمتی پیش رفت که مارکسیم صرفاً زینت لفظی قدرت امپراتوری شوروی شده بود (کولاکفسکی، ۱۳۸۵، جلد سوم: ۱۲۹).

۳. مسئله ملیت و خودمختاری

وجود اقوام مختلف در قلمرو حکومتی انقلاب شوروی بعد از تثبیت انقلاب به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی هویتی رهبران انقلاب شوروی در دنبال کردن صدور انقلاب به شمار می‌رفت. ناسیونالیسم بلشویکی نوعی وطن‌پرستی و ناسیونالیسم در زیر پوست خود داشت. تاحدی که ادعای "برادری بزرگ‌تر" به‌عنوان جزئی از سیاست دستوری در دستگاه ایدئولوژیک اتحاد شوروی تعریف شد (زیمون، ۱۳۷۷: ۱۴۷). دستگاه، ایدئولوژی حکومتی را تبلیغ می‌کرد و در خدمت رژیم قرار داشت. به دست گرفتن قدرت، بلشویک‌ها را با این مسئله روبرو کرد که می‌بایست تضاد ظاهری میان تمایلات تجزیه‌طلبانه، جنبش خودمختاری و ضرورت وحدت بیشتر در سوسیالیسم جهانی را با هم سازگار سازند. برای سیاست‌گذاران بورژوا که در همان ایام با همین مسئله درگیر بودند توضیح این مسئله که چرا برخی از ملل را باید تشویق به خودمختاری کرد و برخی را نباید فقط به این صورت میسر بود که مصلحت عملی چنین اقتضا می‌کند. اما به‌کارگیری این ملاک تجربه محض برای مارکسیست‌ها مقدور نبود. آنچه در عمل انجام می‌شد می‌بایست پایه نظری هم داشته باشد. این پایه می‌بایست در یک برداشت تاریخی به دست می‌آمد که نه‌تنها مراحل تحول زمانی را می‌شناخت؛ بلکه وجود هم‌زمان مراحل متفاوت را نیز می‌پذیرفت. به‌طوری‌که تنوع در زمان‌های گوناگون یا مکان‌های گوناگون و زمان واحد موجه و لازم شناخته می‌شد.

به این ترتیب بلشویک‌ها انعطاف‌پذیری منسجم عمل خود را می‌توانستند در مقابل روش نامنسجم بورژوازی در قبال جنبش‌های گوناگون خودمختاری قرار دهند (کار. ۱۳۷۱، جلد ۱: ۳۱۸-۳۱۹). وقتی به ناسیونالیسم اجازه داده شد که به صورتی خزنده وارد عملیات کمونیست‌ها شوند ناسیونالیست دیر یا زود تشخیص می‌دادند که آنها خارج از محدودیت‌ها و چهارچوب‌های کمونیستی قادرند که کارهای به‌مراتب بهتری انجام دهند. کمونیسم ملی گرچه به‌عنوان ابزاری انتقالی چیز خوبی بود، از این لحاظ که اصالت نداشت همیشه آنها {بلشویک‌ها} را آزار می‌داد و دلیلی بود بر تناقضات هم‌زمان و دوسویه بلشویک‌ها.

در شوروی پس از انقلاب اکتبر، نژادگرایی نقش بزرگی بازی می‌کند؛ این امر هم در سطح مردم عادی و هم در سطح دولتی قابل‌مشاهده بود. اعلامیه حقوق ملل روسیه که در

تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۸ اعلام شد به ملل غیر روس حقوق کامل خودمختاری اعطا می‌کرد از جمله آزادی جدایی از روسیه و تشکیل دولتی مستقل. اولین کشوری که از این اعلامیه بهره‌برداری کرد فنلاند بود که استقلال خود را در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷ اعلام نمود (فایجنس، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۴۹). طرحی که بعدها ضرورت‌های تمرکز بر جنگ داخلی آن را از مسیرش خارج ساخت. برینتون بر این باور است که برای رهبران انقلابی روسیه این امکان وجود داشته است که اعتقاد‌های مارکسیستی را با چاشنی ملیت‌گرایی درآمیزند و از آن یک نوع "افیون مردم" تازه بسازند (برینتون، ۱۳۸۵: ۲۶۹). که در شرایط مختلف برداشت‌های متناسب با وضعیت جدید را امکان‌پذیر سازد. کاربرد ویژه کمونیسم در روسیه به‌نوعی این‌گونه بود که واقعیت‌های هر دم دگرگون‌شونده را به شیوه‌ای زنده و بارور از نو صورت‌بندی نمایند (لوکاچ، ۱۳۹۰: ۸۸-۹۱). این انعطاف‌پذیری در ساختار کمونیستی قابل توجه است و بیشترین مانور آن را می‌توان در مسئله ملیت‌ها در انقلاب اکتبر مشاهده نمود. بلشویک‌ها سیاست‌های متفاوتی نسبت به کشورهای تازه تأسیس شده در پیرامون خود اختیار کردند. رفتار بلشویک‌ها تا مقدار زیادی مصلحت‌آمیزتر بود مادام که قدرت جلوگیری از تأسیس این کشورها را نداشتند، علناً با آنها مخالفت نکردند. این‌گونه به‌نظر می‌رسد آنها اصل حق تعیین سرنوشت خویش را برای ملت‌ها پذیرفته‌اند اگرچه با اضافه کردن این اصل که؛ تا جایی کاربرد دارد که به نفع پرولتاریا باشد (کنز، ۱۳۸۸: ۶۳).

با توجه به ویژگی کلی بلشویک‌ها، و با توجه به میزان فشار خارجی، ژست‌ها و داعیه‌های ملی نیز افزایش یافت؛ اما با کاهش آن فشارها نوبت به حرکات و سیاست‌های ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه می‌رسید. این روند با این پیامد خود را به نمایش گذاشت که؛ حکومت شوروی از مفهوم ملی و ناسیونالیسم روسی استفاده می‌کرد بدون آن که به آن خدمتی بکند. بلشویسم در سمت‌گیری خود روی انفجار یک رشته انقلاب‌های ملی، و ادامه این انقلاب‌ها تا ده سال، حساب باز می‌کرد و کارگران پیشرو را بر همین اساس تعلیم می‌داد. یکی از اصول اساسی عقیده بلشویک‌ها این بود که فقط پرولتاریا می‌تواند دهقانان را در راه انقلاب هدایت کند این امر بیشتر، در مباحث خودمختاری و مسائل ملی‌گرایی که در حوزه و اطراف حکومت شوروی رخ می‌داد و با توجه به شرایط و مصلحت‌های حکومت مرکزی از شدت و حدت آن کاسته می‌شد.

در مرزبوم‌های غربی کاربرد قاعده خودمختاری پیش از پایان ۱۹۲۰، به شناسایی جمهوری‌های مستقل و غیر شوروی، لهستان و فنلاند و استونی و لتونی و لیتوانی انجامیده

بود و نیز به تأسیس جمهوری‌های شوروی مستقل اوکراین و روسیه سفید که با جمهوری روسیه شوروی رابطه نزدیکی داشتند، هر چند این رابطه هنوز دقیقاً تعریف نشده بود. نوع برخورد لنین با جمهوری اوکراین که نخست استقلال آن را به رسمیت شناخت و سپس بر اساس (مقتضیات اقتصادی و سیاسی) آن را به زیر نفوذ روسیه درآورد، بسیار قابل تأمل است (service, 2020: 539). این رابطه زمانی پیچیدگی خاص پیدا می‌کرد که این مسائل با موجودیت انقلاب رودرو می‌شد. به‌عنوان مثال، تروتسکی، دولت ملی را پدیده‌ای نابه‌هنگام می‌شمرد و این چشم‌انداز در مواجهه با رویدادهایی که در لهستان و اوکراین مواجه می‌شد به اوج خود می‌رسید. از طرفی عقیده بلشویک‌ها در مورد خودمختاری ملی مانند سایر معتقدات آنها درباره حقوق سیاسی مشروط و متغیر بود. محتوای دقیق خودمختاری به ماهیت جامعه‌ای که مدعی این حق می‌شد بستگی داشت (کنز، ۱۳۸۸: ۳۱۹). شعار مشهور مارکسیستی "کارگران جهان متحد شوید" متضمن این بود که کارگران میهن نداشتند. در واقع، بلشویک‌ها در مقام مارکسیست، بین‌الملل‌گرایی خود را جدی می‌گرفتند و در نتیجه خود را صرفاً بسان یگان ویژه سپاه بین‌الملل پرولتاریای جهانی می‌نگریستند. در نظر آنها ملی‌گرایی، ایدئولوژی طبقه بورژوازی برای مقاصد حفظ بازارهای محلی و منحرف گرداندن پرولتاریا از جاده انقلابی بود. لنین و سایر انقلابیون اگر چه بر اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها تأکید می‌کردند، ملی‌گرایی را نیز تکفیر می‌کردند (قوام، ۱۳۹۴: ۳۹۸). به‌عبارت‌دیگر، ملی‌گرایی یک مزاحم بود. مسئله‌ای بود که توأم با بیماری‌های بسیار زیاد دیگر بعد از پیروزی جهانگیر پرولتاریا درمان می‌شد (کنز، ۱۳۸۸: ۸۵).

از سویی دیگر، گرایش‌های ملی و خودمختاری می‌بایست در پرتو گذاری که در اکتبر ۱۹۱۷ از مرحله انقلاب بورژوازی به سوسیالیسم آغاز شده بود در نظر گرفته شود. جنبش کارگران اساساً جنبشی جهانی است برای پرولتاریا. رسیدن به مرحله ملیت، اگر چه گام لازم و پیشروی شمرده می‌شود؛ اما فقط به‌عنوان جزء مهمی از برنامه سوسیالیسم جهانی اعتبار دارد. در مرحله سوسیالیستی انقلاب کارگران دعای برتر همبستگی جهانی انقلاب پرولتاریا را می‌شناسد و ملت را چنان سازمان می‌دهند که عامل مؤثری در پیروزی سوسیالیسم باشد؛ اما این که کارگران که اکنون از جانب ملت سخن می‌گویند تصمیم به اعمال این حق بکنند یا نه و چه قید و شرط‌هایی برای آن قایل می‌شوند بستگی به این خواهد داشت که منافع وسیع پرولتاریا در سراسر جهان تا چه اندازه در نظر گرفته شود (کار. ۱۳۷۱ ج ۱: ۳۱۹).

بنابراین، در مواجهه با این احساسات و خواسته‌های خودمختاری با رنگ و بوی ملی یک‌روند دو وجهی در دستور کار بلشویک‌ها قرار گرفت. طوری که این نظریه بلشویک‌ها در بحث‌های قبل از پیروزی انقلاب بر حسب مصالح تبلیغاتی و خط‌مشی حزبی بود و در فضای بعد از انقلاب اکتبر به‌عنوان فرمان حکومتی با آن مواجه هستیم. در رفتار حکومت شوروی برخورد متناقض با مسئله ملی و وسیله قراردادن آن برای دستیابی به هدف‌های فراملی آشکار بود؛ اما بیشتر ملت‌ها و قومیت‌هایی که گام در وادی اتحاد با شوروی می‌گذاشتند در آغاز متوجه این موضوع نمی‌شدند (کریمی، ۱۴۰۲: ۲۸۸). معتقدات حزبی و بلشویکی می‌بایست با دو وضعیت متناقض از دو سوی نواحی امپراطوری باقی‌مانده تزار و انقلاب در حال گذار به سوسیالیسم منطبق شود. "مذاکرات برست لیتوفسک برای لهستان و کورلند و لیتوانی مراجعه با آرای عمومی خواسته می‌شود و حال آنکه در مورد اوکراین و قفقاز و فنلاند حق رأی باید "فقط" به کارگران داده شود" (کار ۱۳۷۱، ج اول: ۳۲۵). این وضعیت این‌طور توضیح داده شد که متصرفات غربی چون در فضای انقلاب سوسیالیستی وارد نشده‌اند و رودشان بی‌معنی و همین امر برای اوکراین و مناطق جنوبی که به مرحله سوسیالیستی رسیده‌اند لازم و ضروری است. لنین در ایجاد قطعنامه نهایی این رویه، حرف آخر را به این صورت زد که "تا زمانی که بورژوازی ملی دارد تلاش می‌کند که خود را از نظام قرون‌وسطایی رها سازد این بورژوازی حامل مشروع "اراده ملت برای جدایی" است و پرولتاریا از آن پشتیبانی می‌کند و این پشتیبانی پرولتاریا ممکن است علاوه بر بورژوازی داخلی شامل حال بورژوازی ملت‌های دیگر نیز بشود؛ اما همین که نبرد با نظام قرون‌وسطایی (انقلاب بورژوازی) انجام گرفت آن وقت پرولتاریا تنها حامل مشروع اراده ملت برای جدایی "خواهد بود و این اراده البته با توجه بسیار دقیق به‌قاعده کلی و غالب وحدت جهانی پرولتاریا و برداشته‌شدن مرزهای ملی در نظام سوسیالیستی اعمال خواهد شد (کار ۱۳۷۱، ج اول: ۳۳۱).

مهم‌ترین نکته این است که بلشویک‌ها به‌طور آشکار با توجه به وضعیت داخلی کشور به‌خصوص جنگ‌های داخلی حق خودمختاری و جدایی‌طلبی ملت‌ها را باید بپذیرند و همین که شرایط به نفع بلشویک‌ها و ساختمان نظام سوسیالیستی آغاز شد، در چهارچوب اتحاد شوروی واحدهای ملی پراکنده باید به وحدت برسند. در شرق راه‌حل مسئله این‌طور به‌روشنی مشخص نشده بود. پاره‌ای به دلیل پیچیدگی‌های درونی وضع آنجا و پاره‌ای نیز به سبب جریان‌های متفاوت جنگ داخلی (کار، ۱۳۷۰، جلد ۱: ۳۸۳). این روند با توجه به شرایط حکومت تازه‌تأسیس شوروی در نوسان بود و بسته به تحولات و آزمون و خطایی که

حکومت شوروی در موازنه‌های قدرت بین‌المللی و با توجه به منافع و برد و باخت‌هایی که حاصل سرمایه‌گذاری از مفاهیم انقلابی در این موارد بود، کم یا زیاد می‌شد. نخستین مرحله انقلاب، قاعده خودمختاری را اعلام کرده بود و در عمل به صورت درخواست خودگردانی، نه استقلال کامل درآمده بود. بلشویک‌ها که این قاعده را محکم‌تر و منسجم‌تر از دولت موقت بیان می‌کردند در آغاز کار پشتیبانی بلاشرط جنبش‌های ملی اقوام شرقی را به دست آوردند. اما وقتی همین بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر به صورت حکومت روسیه از پتروگراد فرمان راندند و وقتی به مرحله دوم وارد شدند و صراحتاً و تلویحاً با نظام اجتماعی موجود به معارضه پرداختند، به رهبران ملی خودخوانده به‌جانب "ضدانقلاب" متمایل شدند (کار، ۱۳۷۰: ۳۸۴).

مهم‌ترین این تغییرات را در رویکردهای نظری لنینیسم می‌بینیم. لنینیسم مسئله ملی را از اوج اعلامیه‌های پرطمطراق پایین کشیده به زمین آورد و اظهار داشت که اعلامیه‌های "تساوی ملل" تا از طرف احزاب پرولتاریایی با مبارزه مستقیم آزادی‌خواهانه ملل مظلوم تقویت نگردد، بیاناتی پوچ و قلبی خواهد بود. به این ترتیب، مسئله ملل مظلوم مسئله مساعدت و کمک حقیقی و دائمی در مبارزه آنان بر ضد امپریالیسم و مساعدت در مبارزه بر ای ایجاد تساوی حقیقی ملل و موجودیت مستقل دولتی آنان گردید. در این رویکرد مسئله ملی چنین صورت‌بندی گردید که؛ در سابق مسائل ملی را به طریق رفورمیستی، مانند مسئله مستقلی که رابطه‌ای با مسئله عمومی حکمرانی سرمایه سرنگونی امپریالیسم و موضوع انقلاب پرولتاریا نداشته باشد می‌نگریستند، اکنون این نظریه ضدانقلابی را باید افشا شده دانست. لنینیسم ثابت کرد و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه نیز تأیید نمودند که مسئله ملی فقط در حال رابطه و بر اساس انقلاب پرولتاریایی ممکن است حل و تصفیه گردد که پیروزی انقلاب در باختر از راه اتحاد انقلابی با نهضت آزادی‌خواهانه مستعمرات و ممالک غیرمستقل بر ضد امپریالیسم جریان می‌یابد، با این چشم‌انداز می‌توان گفت: مسئله ملی قسمتی از مسئله عمومی انقلاب پرولتاریا و قسمتی از مسئله دیکتاتوری پرولتاریا است (استالین، بی تا: ۸۸).

به طور کل رویکرد شوروی در سال‌های آغازین انقلاب و توجه او به مسئله ملت‌ها و ناسیونالیسم هویت دوگانه‌ای را برای او به وجود آورد. این هویت دوگانه با اصل قرارگرفتن موجودیت ساختار انقلابی به این صورت شکل‌بندی شد که فداکردن انقلاب جهانی برای حفظ ساختار انقلابی حکومت شوروی لازم باشد، رهبران انقلابی تردیدی به خود راه

نخواهند داد. این موضوع که هر جمهوری حق حاکمیت دارد و هرگاه بخواهد می‌تواند از سیطره شوروی بیرون رود، تنها حرف و خواب و خیالی بیش نبود (palmer, 2017: 1294). این نگرش رسمی کمونیست‌ها تعیین شد و تجربه‌ای بود که در فراز و فرود انقلاب اکتبر شاهد هستیم. این روند در دوره بعد و با تثبیت قدرت استالین و تحولاتی که در جهان غرب به وقوع می‌پیوست نوع رویکرد استالین به برپاساختن ساختمان کمونیسم در یک کشور، رگه‌های ملی‌گرایی خاص روسی در تفکرات رسمی حکومت رشد نمود و با اتفاقات بعد از جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد تشدید شد. انقلاب کمونیستی روسیه، دست‌کم در آغاز روند و همچنین، در ادعاهایش جهان‌شمول بوده است و در سایه نهادی بین‌المللی تحقق یافت؛ اما تا اعماق وجود دارای گرایش‌های ملی بود و بر پایه نتایج، همواره به صورتی روزافزون رنگ ملی به خود می‌گرفت. همین خصیصه دوگانه روسی - بین‌المللی، داوری درباره کمونیسم را دشوار کرده است. انقلاب کمونیستی با این رویکرد در روسیه تحقق‌پذیر بود و در دیده مردم غرب، طبعاً کمونیسم، آسیایی جلوه می‌کرد، از این رو گمان نمی‌رفت که تحقق کمونیسم در این کشور به‌مثابه منبع صدور انقلاب در اروپای غربی صورت‌پذیر باشد؛ زیرا در این کشورها همه چیز رنگ دیگری داشت. در واقع انترناسیونالیسم انقلاب کمونیستی روسیه، ناگزیر در شکل ملی و صرفاً روسی صورت‌بندی شد. امپریالیسم روسیه به اشکال و رنگ‌های مختلف با تکیه بر ناسیونالیسم جلوه‌گری می‌کرد، لیکن اگرچه بلشویسم رسالتی ایدئولوژیکی با جاذبه‌ای جهانی داشت امپریالیسم روسی‌گرا نه چنین مخاطبانی داشت و نه می‌توانست داشته باشد. یافته‌های این پژوهش در این بخش بر این نکته تأکید دارند که رهبران انقلاب اکتبر با برداشتی استراتژی‌محور و منفعت‌محور با هدف بقای انقلاب ایجاد شده، صدور انقلاب رویه‌ای قوم‌گرا با ماهیتی روسی و با محوریت منافع روسیه خود را بازشناسانده است.

نتیجه‌گیری

با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، شوروی فصل نوینی در تاریخ روسیه به وجود آمد. پیروزی انقلاب با ماهیت و اهداف کمونیستی و رسالت‌های مشخص بر اساس عقاید مارکس و بعدها نوع تحول یافته این اصول در نظرگاه انقلابیون به‌ویژه رهبران شاخص انقلاب اکتبر پیامدهای بسیار مهم و عمیقی را در جهان معاصر و ملت‌های همسایه به وجود آورد. شکل‌گیری جامعه نوین انقلابی بر اساس اصول مارکسیستی انقلاب اکتبر شوروی را به شکل یک انقلاب جهانی

تبدیل نموده بود. اهداف فراملی با شاخصه‌ها و ویژگی‌های جامعه روسی پیوند خورده و هویت جدیدی از ساختار انقلابی به وجود آورد که در تمامی تحولات انقلابی تأثیر خود را بر جای می‌گذاشت. انقلاب اکتبر با پیروزی خود وارد مرحله جدیدی شد و این مرحله جدید با محوریت رساندن این مشعل انقلاب به تمامی جهان نمود پیدا می‌کرد.

اهداف فراملی در قالب انقلاب‌های جهانی، با واقعیت‌هایی روبه‌رو شد که در طی روند تحولات، هویت جدیدی را برای ساختار انقلابی به ارمغان آورد. مسائل جغرافیایی در روند صدور انقلاب دغدغه همیشگی انقلابیون را ایجاد می‌کرد. نگاه به بیرون از مرزهای روسیه و انتظار ایجاد انقلاب‌های کمونیستی در اروپا با دغدغه‌های جغرافیایی و ساختار اجتماعی روسیه شوروی گره خورد. پژوهش حاضر تلاش داشته اثبات نماید که مسئله صدور انقلاب برای بقای انقلاب در نزد رهبران انقلابی مسئله‌ای محوری بوده است. هرچند اتحاد شوروی در این مسیر قربانی همان منطق رقابت اقتصادی و ژئوپلیتیکی شد که خود از آن شکل گرفت. این روند در دوره لنین و استالین بسیار مشهود است.

انقلاب اکتبر، در مواجهه با مقتضیات و ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی، اقدام به اتخاذ یک روش عمل‌گرایانه با هدف بقای ساختار انقلابی گرفت. مهم‌ترین اقدامات رهبران انقلابی با هدف تأمین مؤلفه‌های امنیتی لازم برای حفظ بقای انقلاب اکتبر قابل ردیابی است. ضرورت‌هایی اقتصادی و سیاسی مهم‌ترین دلایلی بودند که باعث شد تا به‌صورت موقت اهداف و آرمان‌های انقلاب به حاشیه رفته و بقای ساختار انقلابی به‌عنوان اولویت اول دولت مردان انقلاب اکتبر مورد توجه قرار گیرد. عواملی که ما تلاش نمودیم به آنها اشاره نماییم در سه مقوله جغرافیا، ساختار اجتماعی و مسئله ملی‌گرایی و خودمختاری ردیابی شده است. این مؤلفه‌ها صدور انقلاب را با محدودیت مواجه می‌ساخت و انقلابیون در مواجهه با آن به‌اجبار دگرگونی‌هایی را در مسائل مسلم انقلابی به وجود آوردند که به‌تبع آن هویتی جدید از ساختار انقلابی ایجاد شد. این مقتضیات باعث جایگزینی واقع‌گرایی به‌جای آرمان‌گرایی شد. همچنین این تحولات باعث به وجود آمدن و البته چالش‌های رویکردی در نوع مواجهه با موضوعات انقلاب و پیامدهای آن و کیفیت رسیدن به اهداف بین رهبران انقلابی شد. چگونگی برخورد با جهان بیرون و نحوه پایبند بودن به اهداف انقلابی اولین زمره‌های اختلاف و تصریح‌شدن شکاف‌های رویکردی را به دنبال داشت که مهم‌ترین پیامد آن باز تعریف مجدد اهداف انقلابی و بازنمایی رهبران انقلابی به‌عنوان مردان حکومتی و تلاش برای بقای ساختار انقلابی بود.

منابع و مآخذ

فارسی

- اسکاچیل، تدا، ۱۳۸۹، **دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی**، ترجمه سید محمد رویین‌تن، تهران، انتشارات سروش
- استانفورد کوهن، آلوین، ۱۳۹۶، **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس
- انگلس، فردریک، ۱۳۳۲، **اصول کمونیسم**، تهران، انتشارات برگ،
- انگلس، فردریک، **تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم**، بی تا، بی نا.
- الن بدیو و مارسل گشه، (۱۳۹۸) **چه باید کرد: گفتگو در باره کمونیسم، سرمایه‌داری، و آینده دموکراسی**، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، هزاره سوم.
- بتلهایم، شارل، ۱۳۵۸، **مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی**، ترجمه خسرو مردم‌دوست، انتشارات پژواک تهران.
- بردیا، نیکلا، ۱۳۸۳، **ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن**، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، انتشارات خورشید.
- برلین، ایزابا، ۱۳۹۲، **ذهن روسی در نظام شوروی** ترجمه رضا رضایی، نشر ماهی، تهران.
- برینگتون، کرین، ۱۳۸۵، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات نو.
- تروتسکی، لئون، ۱۳۶۰، **تاریخ انقلاب روسیه**، ترجمه سعید باستانی، تهران، انتشارات فانوس.
- پرستیس، آرونویچ، ۱۳۷۹، **بلشویک‌ها نهضت جنگل**، ترجمه حمید احمدی، انتشارات شیرازه، تهران.
- دویچر، ایزاک، ۱۳۸۳، **پیامبر مسلح**، ترجمه محمد وزیری، انتشارات خوارزمی، تهران.
- راسل، برتراند، ۱۳۶۱، **تئوری و عمل بلشویسم**، ترجمه احمد صبا، تهران، انتشارات کتاب.
- فایجنس، اورلاندو، ۱۳۸۸، **تراژدی مردم (انقلاب روسیه ۱۸۹۱-۱۹۲۴)** ترجمه احمد علی‌قلیان، تهران، نشر نی.
- فلینیت، ک. ۱۳۹۰، **مقدمه‌ای بر ژئوپولیتیک**، ترجمه م. قالیباف و م. پوینده، تهران نشر قومس.
- کار، ادوارد هلت، ۱۳۷۱، **تاریخ روسیه شوروی**، ترجمه نجف دریابندری، تهران، نشر زنده رود،
- کار، ای. اچ. ۱۳۶۴، **بررسی پیش‌گامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ**، ترجمه دکتر یحیی شمس، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- کاردانکوس، هلن، ۱۳۶۷، **نه صلح نه جنگ**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو.
- کسینجر، هنری، ۱۳۹۶، **نظم جهانی و تاملی در ویژگی ملتها و جریان تاریخ**، ترجمه محمد تقی حسینی، تهران، انتشارات کتیبه.
- کولاکفسکی، ا. ۱۳۸۶، **جریان‌های اصلی در مارکسیسم**، ترجمه عباس میلانی، نشر آگاه، جلد دوم.
- کولای، الهه، ۱۳۷۷، **اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی**، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، چاپ دوم.
- گریفیتیس، مارتین، ۱۳۸۸، **پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی.
- گلدستون، جک، **مطالعات نظری و تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها**، محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.

گلنر، ارنست، ۱۴۰۰، **ملت‌ها و ملی‌گرایی**، ترجمه ابوالفضل مینویی فر، گام نو، تهران.
کنز، پیترو، ۱۳۸۱، **تاریخ اتحاد شوروی**، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران، انتشارات امیر کبیر.
لارس، کلاوس، ۱۳۸۸، **چرچیل و جنگ سرد**، ترجمه حمید رضا زاهدی، تهران، انتشارات اطلاعات.
لاکوست و ژیلین، ۱۳۸۷، **عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک**، ترجمه علی فراستی، تهران نشر آمن.
لنین، ولادیمیر ایلیچ، **یک گام به پیش دوگام به عقب**، ترجمه م. هرمزان، بیجا، بی تا.
لنین، **جنگ و انقلاب**، ترجمه وارتان میکایلیان، انتشارات فرهنگ نوین، چاپ اول تهران، ۱۳۶۰.
مارک، کاتز، **مطالعات نظری و تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها**، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۵.

منتخب آثار استالین (مسائل لنینیسم)، ۱۹۴۹، اداره نشریات به زبانهای خارجی، مسکو.
مارکس، کارل و دیگران، ۱۳۸۵، **مانیفست حزب کمونیست**، ترجمه محمدپور هرمزان، چاپ دوم، انتشارات حزب توده ایران.
ونت، الکساندر، ۱۳۸۴، **نظریه اجتماعی سیاست بین الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
هیوند، اندره، ۱۴۰۰، **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، نشر نی، تهران.

مقالات و پایان نامه

طاهاهی، سید جواد ۱۳۷۲، **بنیادهای تاریخی رژیم روسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته علوم سیاسی**، دانشگاه گیلان.
امامی خویی، محمدتقی (۱۳۸۵) **انقلاب اکتبر و سرنوشت آخرین تزار روسیه، فصلنامه مسکویه**، شماره ۵.
امینی، امیرهوشنگ، ۱۳۷۰، **اتحاد شوروی و اصلاحات در ساختار اصلاح‌ناپذیر، تازه‌های اقتصاد**، سال دوم، شماره ۱۷.
خلیلی، محسن، ۱۳۹۰، **مقایسه مفهوم صدور انقلاب در انقلاب‌های فرانسه و روسیه، جستارهای سیاسی معاصر**، سال دوم، شماره سوم، صص ۵۶-۷۳.
مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۷، **هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین الملل، فصلنامه سیاست**، دوره ۳۹ شماره ۴.

لاتین

Adler, Alfred (2005) **Communitarian International Relations**: London-Routledge
Ruggie, Jhon (1993) **Territoriality and beyond problematizing modernity in international Relation**” International Organisation. V.47.No.1.
Ruggie, Jhon (1998)” **Constructing the world polity: Essays International Institutionalization**. London.Rutledge
Geperson, Ronald. Alexsander wendt and PeterKatzenstein. **“Norms, Identity and culture in nation security**. www. Allannole. Net

- Wendt. A (1992) "Anarchy is what state make of it" **International Organisation** 46(2 spring)
- Wendt. A (1995) "Constructing international politics." **International security**. VVol. 20. No.1.
- Wendt. A (1998) "On Constitution and Causation in International Relations" **International Studies**. No.24
- Waltz. Kenneth. (1979) "**Theory of International politics**. Berkeley: University of California.
- Hay. Calin(2003). "**Political Analysis: A Critical Introduction**. New York: Palgrave.
- Hopf. Ted. (2002) **Social Construction in international politics: Idendites and foreign Polices**. London. Cornell University press
- V Baranovskiy "Russia: a part of Europe or apart from Europ" **International Affairs**, Vol 76, No 3, 2000.